

آراء بلاغی فخر رازی در جزء اول قرآن کریم

گل افروز محبی^۱

^۱ کارشناسی ارشد ادبیات عرب، و مدرس دانشگاه آزاد

چکیده

پژوهش حاضر به دنبال بررسی آراء بلاغی فخر رازی در جزء اول قرآن کریم در تفسیر کبیر است که با روش تحلیلی-توصیفی صورت گرفته است. دستاوردهای پژوهش این است که به رأی "فخر رازی" بیشترین استفاده از "وصف" و کمترین استفاده از "امر"، "حشو" و "مفصل" می باشد و همچنین می توان گفت: که با توجه به وجود "التفات" در بیشتر آیات، این فن از دید مفسر بطور کامل مطرح نشده است.

پژوهش حاضر، تحلیلی از فنون بلاغی قرآن، با تکیه بر تفسیر فخر است که آمار بالای استفاده از وصف در آیات الهی، تعمق بشر، جهت درک صحیح از کلام خالق را می طلبد و گوشه ای از دلیل تأکید آیات الهی را بر ترغیب انسان به تفکر و تعقل می-نماید.

واژه های کلیدی: علوم بلاغی، فخر رازی، مفاتیح الغیب، قرآن کریم

مقدمه

فصاحت و بلاغت میان عرب پیش از اسلام وجود داشته و نمود بلاغت‌شان بر اشعار دوره جاهلی چون: «مرؤالقیس و نابغه الذبیانی و ... و سخنان خطباء» بوده است. لذا روح ادبی در عرب جاهلیت وجود داشته اما از بلاغت قبل از اسلام، تعریفی نشده و کتابی نیز تدوین نگشته است.

تقسیم علوم بلاغی به سه قسم است: «معانی»، «بیان»، «بدیع». که این از ابتکارات «سکاکی» (متوفی: ۶۲۶ هجری) است. «بلاغت» در کلام عبارتست از اینکه: کلام علاوه بر فصیح بودن الفاظ مفرد و مرکب، مطابقت داشته باشد با آنچه که حال مخاطب اقتضا می کند و به تعبیر دیگر کلام بلیغ، کلامی است که متکلم آنرا به شکلی به تصویر می کشد که مناسب حال مخاطب خود باشد. (ابراهیم بن مصطفی الهاشمی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۹) ندانستن علوم بلاغی به نفهمیدن از اعجاز قرآن منتهی می شود. «زمخشری» در مقدمه تفسیرش «کشاف» می گوید از راه علوم بلاغی باید اسرار قرآن و نکات جالب آن ثابت شود.

برخی از علوم با نزول قرآن کریم بوجود آمدند و برخی نیز با نزول آن به اكمال رسیدند. علوم بلاغی از جمله‌ی علوم است که با نزول کلام وحی، تعجب بلیغ‌ترین اشخاص زمانش را برانگیخت. از ویژگی‌هایش، این است که برخلاف دیگر علوم، در زبانهای غیر از زبان عربی نیز کارایی دارد.

برای "فخر رازی" در حدود شصت و هفت تألیف ذکر کرده اند، مهمترین آنها "تفسیر کبیر" است (ذهبی، ۱۹۸۷، ج ۴۳، ص ۲۱۶) که از کتاب‌های بسیار بزرگ و در ردیف تفاسیر عقلی یا «اجتهادی» قرار گرفته است و تأثیرات بسیاری را در تفاسیر بعد از خود به جای گذاشته است، مفسرانی همچون "سید محمد رشید رضا" در تفسیر «المنار» و "طنطاوی" نیز در کتاب خود «الجواهر» از شیوه‌های استدلال و محتوای تفسیر کبیر بسیار استفاده نموده است به شیوه او تفسیر کرده است. بوبه گفته "ابوحیان غرناطی"، در تفسیر فخر رازی مطالبی هست که در عالم تفسیر نیازی به آنها نیست. (سیوطی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۴۳)

جستار پیش رو به دنبال بررسی آراء بلاغی جزء اول قرآن کریم است که در تفسیر فخر مورد تحلیل واقع شده است.

بخش اول:

میزان تکرار هر صنعت بلاغی و ذکر چند مثال در رابطه با همان صنعت با توجه به آراء فخر رازی مبنای این تحقیق است، که دورنمایی از کاربرد این فنون در کلام وحی را به تصویر می کشاند و گویای این سخن است که بشر برای درک بهتر آیات الهی باید با تأمل بیشتر آن را تلاوت کند. از جمله موارد علم معانی که در مفاتیح الغیب به آنها اشاره شده است عبارتند از:

استیناف:

در لغت به معنای آغاز کرد و از سر گرفت (احمد سیاح، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۳). اما این کلمه در دو علم نحو و معانی به کار می رود که در علم نحو اصطلاحاً عبارتست از: جمله ای که با آن کلام شروع می شود و به همین جهت به آن «ابتدائیه» می گویند اما در علم معانی عبارتست از جمله ی جواب از سؤال مقدر است که اینجا منظور، همین مورد دوم است که در علم معانی استعمال می شود.

با توجه به داده هایی که از سوی امام فخر رازی در تفسیر جزء اول آمده، تنها در دو مورد آیات ۱۵ و ۹۶، استیناف دیده می شود.

در آیه ی ۱۵: با توجه به اینکه در آیه ی ماقبل اش از سوی منافقان سخنانی ذکر شده و در آن اشاره شده که در عیان خود را با مؤمنان جلوه می دهند و در خفا خود را با مشرکان همراه می سازند و در توجیه کارشان چنین می گویند که ما تنها برای

استهزاء ایشان چنین می کنیم. این از سوی منافقان گفته می شود در حالیکه در این آیه، خداوند را مسخره کننده واقعی را به ایشان خودش معرفی می کند و این استینافی است در نهایت جزالت. خداوند به سبب انتقام کشی بجای مؤمنان خویش را طرف کافران ساخته است. (فخر رازی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۵۱)

در آیه ی ۹۶، "واو" استینافیه بر سر جمله آمده که بر آغاز جمله دلالت دارد و این از مباحث علم نحو است اما توجه به اینکه کلمه ی استیناف در آن استعمال شد در اینجا آنرا آورده ایم و این استیناف بلاغی نیست که جواب از مسئله ای خاص باشد هر چند که گروهی این واو را "واو عطف" می خوانند اما گروهی نیز این واو را "استیناف" و در آغاز کلام دانسته اند.

استثناء:

هر گاه بخواهند چیزی را از حکمی جدا کنند که حکم قبلیش درباره ی آن مسئله صدق نکند از باب استثناء استفاده می کنند. میزان تکرار و استفاده از این مورد بلاغی در جزء اول "۲۰ مورد" می باشد که قابل توجه است. البته بیشتر بصورت استثنای منقطع دیده شده هر چند که گروهی از علماء زدن این آیین را از اهل بلاغت به دور می دانند از خدای بلاغت اعجاز جاوید قرآن قابل مشاهده است هر چند که عده ای آنرا محال بدانند لذا ایشان در این موارد آنرا استثنای منقطع به حساب نمی آورند. آیه ی آخر سوره ی مبارکه ی حمد: یکی از ادات استثناء "غیر" می باشد. در اینجا با استفاده از این حرف، نجات یافتگان حقیقی را که صاحب نعمت اند از آنان که مورد خشم اند و راه نجات را گم کردند جدا می سازد لذا با استفاده از این مورد بلاغی عاقبت و موقعیت "آنان که مورد نعمت اند" را از موقعیت "آنان که مورد غضب و گمراهی اند" از هم دور ساخته و مغضوبین را خارج از آنان می سازد که بر ایشان نعمت ارزانی شده است.

در آیه ی ۳۴ از سوره ی مبارکه ی بقره: این آیه از جمله آیاتی است که برخی از مفسرین آنرا استثنای متصل و برخی منقطع می خوانند که در هر دو صورت دریافت معنایی کاملاً متفاوت است. اگرچه این استثناء ظاهراً "متصل" است یعنی "ابلیس" جزو فرشتگان بوده اما با توجه به آیات دیگر می توان دریافت کرد که ابلیس از ملائک نبوده چون در برخی آیات به عدم تمرد فرشتگان اشاره شده - و در جایی نیز به فرزندان شیطان - اشاره شده در حالیکه فرشتگان تغییر و تحولی در حالاتشان ندارند. اما اگر از باب "تغلیب" باشد یعنی اگر از باب غلبه، عنوان فرشته برای ابلیس بکار رفته، استثناء متصل است.

در آیه ی ۷۸ سوره ی مبارکه ی بقره: در این آیه امام فخر رازی، "إِلَّا" را از ادات استثناء خوانده و آنرا استثنای منقطع می شمارد. در این آیه به صفتی از قرآن که از سوی یهودان به آن داده شده یعنی "سخنانی پوچ و بیهوده" اشاره شده در این جا سخن از قرآن به میان آمده و ماقبل آن به "آمّیون" اشاره شده که چیزی از کتاب نمی شناسند لذا امام فخر رازی آن را منقطع عنوان ساخته است. (فخر رازی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۳۹۷)

استفهام

همانگونه که می دانیم، استفهام دالّ بر سؤالی است که جواب آن به فهم مطلبی کمک می کند که اگر این استفهام از سوی فرد دانای به مسئله طرح شود چیزی نیست جز اینکه مایه ی آگاهی هیچ چیزی ذره ای به آگاهی او نمی افزاید چون همه چیز را می داند لذا سؤال یا برای وضوح بیشتر مطلب و یا تأکید وافر بر آن آمده است.

در آیه ۶۷ سوره ی مبارکه ی بقره: در این آیه نیز از همزه برای استفهام استفاده شده که آن هم

انکاری. در این آیه یهود از حضرت موسی (علیه السلام) می پرسند که آیا آنها را به تمسخر گرفته است؟ و خداوند با این نوع استفهام، تمسخر از جانب پیامبرش را منکر می شود.

آیه ی ۱۳۰ از سوره ی مبارکه ی بقره: "مَنْ" در این آیه از ادات استفهامی است و آن هم بر سبیل انکار. البته "مَنْ" اول. چون در این آیه دو بار "مَنْ" آمده است که "مَنْ" اول، استفهام انکاری و "مَنْ" دوم به معنی "الذی" است. "او کیست که از آیین ابراهیم روی بگرداند، مگر اینکه خود را شیعه سازد". یعنی کسی که از آیین ابراهیم (علیه السلام) رو گردانی مگر اینکه خویشتن را نشناسد. (فخر رازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۴۸).

آیه ی ۱۳۳ از سوره ی مبارکه ی بقره: "أَمْ" اولین کلمه ی این آیه است که امام فخر رازی به اینکه آیا این "أَمْ"، استفهامی است و یا حرف عطف به بحث پرداخته است. واضح این است که این استفهام جهت تأکید و مبالغه در کلام آمده است. "آیا شما حاضر بودید آنگاه که یعقوب را مرگ فرا رسید؟". که مسلماً حاضر نبودید و این همان انکار است.

اعتراض

جمله ی معترضه که در زبان فارسی به عنوان آرایه ای رایج است در جهت اطناب کلام است اما به گونه ای به روشن شدن کلام ماقبلش کمک می کند که غالباً در جهت دعا یا تذکر و یا تنزیه به صورت جمله ذکر می شود. (احمد امین شیرازی: ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۶۱۴) در جزء اول تنها یک مورد بصورت معترضه ذکر شده آن هم: آیه ی ۲۴ از سوره ی مبارکه ی بقره است. "و هرگز نمی توانید انجام دهید" قبل از آن جمله ایست که از انجام ندادن کاری سخن می گوید و این پس از آن برای تذکر مطلب ذکر شده با اینکه همان معنای جمله ی ماقبلش را دارد.

التفات

یکی از جالب ترین آرایه های ادبیات در جهت تنوع بخشی به کلام است که با این حالت شغف خاصی در شنونده ایجاد می شود و توجه ویژه ای به کلام خواهد داشت و این با تغییر حالت در استعمال مخاطب، مخایب و متکلم اتفاق می افتد. متن آیات تنها ۴ بار این آرایه ذکر شده اما التفات بمعنای توجه نیز در بین کلام آمده که میزان تکرار آن هم از معنا و لفظ از طریق نموده عرضه شده است.

در آیه ی ۲۱ سوره ی بقره: در آیات قبل از این آیه از حالات مختلف مغایب، کافران، مؤمنان و منافقان خطاب آمده است که شنونده در رکود فکری در غایب نماند و پس از سخن از حالت غیبت شونده را مورد خطاب قرار داده و او را به حضور می کشاند و خود مخاطب را به ندا گرفته و می فرماید: "ای مردم!..." و همین جا نیز به التفات در آیه ی ۵ سوره ی مبارکه ی حمد اشاره شده که "إِيَّاكَ"، مخاطب و "تَعْبُدُ"، متکلم آمده است.

در آیه ی ۵۴ سوره ی بقره: در این آیه "قَالَ" غایب، "يَقُومُ أَنتُمْ" مخاطب، "فَتَابَ" غایب و "عَلَيْكُمْ" مخاطب است. این تغییر حالت و التفات چند بار در این آیه قابل مشاهده است. و ایتن توجه یهودیان را بیشتر جلب می کند.

در آیه ی ۱۳۱ سوره ی بقره: در آیه ی قبل از این آیه روال کلام بر طریق متکلم بوده "و لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ" اما در این آیه به حالت خبر دادن از غایب آمده و این خود التفاتی لطیف است.

امر

هر گاه متکلم خواهان تغییری باشد که برایش قابل تحمل نیست و یا انجام آن برایش مهم تر است آنگاه از مخاطب می خواهد که عقیده اش را عملی سازد.

در آیه ی ۲۱ سوره ی بقره: در این آیه پس از بر شمردن خطرات احتمالی عقیده و بر شمردن خطرات عقیده و بر شمردن نعمت هدایت و برخی نعمات دیگر بهترین چیزی که به عاقبت بخیری انسان می انجامد یعنی عبادتش را از مردم با لفظ "أَعْبُدُوا".

در آیه ی ۸۶ سوره ی بقره: "فَلَا يَخَفُ" را امام فخر رازی بنا بر قولی جواب از فعل امری مقدر خوانده است یعنی "اینان گمراهانند، آگاه باش که در ایشان خیری نیست". یعنی در پاسخ به "آگاه بودن" و "توجه داشتن" این امر را عنوان می سازد.

تخصیص

برای اینکه متکلم گزینه ی متکلم گزینه ی مورد نظر خود را روشن سازد لذا آنرا مخصوص می گرداند به صفاتی خاص، تا حالت های گزینه های مشترک را با گزینه ی مورد نظرش رد کرده و یا ردّ تخصیص درباره ی آنها اشاره شده است: در آیه ی ۳ سوره ی بقره: در برخی روایات از "غیب" به مولای منتظران (عج الله تعالی فرجه) یاد شده است. با وجود سخنان دقیق از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و بقیه ی ائمه معصومین، حضور حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه) در بین مردم حتمی است اما به وجود اینکه از دیدگان پنهان است غیبت و پنهانی مخصوص حضرتش گشته است. در آیه ی ۳۴ سوره ی بقره: سجده را مخصوص آدم گردانیده و با این تخصیص، جانشینی خود را مخصوص آدم کرده و در آیات قبل نیز با تخصیص علم و دانش به حضرت آدم (ع) علوّ درجه ی او را بیان کرده است. در آیه ی ۹۹ از سوره ی مبارکه ی بقره: در این آیه با توجه به اینکه "آیه های روشن" ذکر شده، چون قبل از آن از تنزیل سخن به میان آمده پس تخصیص "آیه های روشن" بر قرآن از هر چیزی سزاوارتر است.

تقدیم

گاهی در جهت مهم جلوه دادن شخصیت و یا مطلبی آنرا بر فعل تقدیم می کنند تا بدین وسیله اهمیت آنرا بر مخاطب آشکار سازند البته بجز فاعل که در این صورت جمله کلاً تغییر ماهیت می دهد. آیه ی ۷ از سوره مبارکه ی بقره: گوش در این آیه بر چشم تقدیم یافته است و این نشان از تفضیل است. و شرط نبوت نیز گوش است نه چشم. پس در بیان فرشتگان الهی، هیچگاه پیامبر کری برانگیخته نشده اما برخی پیامبران دچار کوری بوده اند. هر چند که در این آیه تقدیم اسم بر اسم صورت گرفته بر فعل اما چون ذکر شده بود لذا اینجا نیز آورده شده است.

تکریر (تکرار)

گاه در جهت ترساندن و یا منع کردن و بیان اهمیت موضوع از باب تکرار استفاده می شود هر چند که باعث اطاله ی کلام است اما متکلم خواسته اش را به مستمع با تکرار لفظ می رساند از او می خواهد که توجه اش را در جهت ترک و یا انجام آن عمل بیشتر بکار بگیرد.

آیه ی ۲۱ از سوره مبارکه ی بقره: در این آیه بر کلمه ای تأکید شده که وجودش دلالت بر تکرار می کند آن هم "لَعَلَّ" می باشد "ل" در آن تأکید است و "عَلَّ، عَلَّل" نوشیدن بار دوم را گویند که نزد عرب حقیقت "لَعَلَّ" تکریر و تأکید است. و اینجا در "لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ" تأکید بر پرهیزکاری آن جنبه ی دیگر کلام را می رساند.

آیه ی ۷۱ از سوره مبارکه ی بقره: "مَسْلَمَه" به معنای سالم و پس از آن "لَا شَيْءَ فِيهَا" نیز همان معنا را می دهد. و این تکرار دلیل تأکید بر صحت و سلامتی کامل آن است.

آیه ی ۱۴۱ از سوره مبارکه ی بقره: "تِلْكَ أَمَةٌ قَدْ خَلَتْ" این آیه دو بار در جزء اول بطور کامل تکرار شده است که به این دلیل است که: زمان، حالات، و مکان برای مخاطب تغییر یافته لذا تکرار در این موقع چیزی بیهوده نیست.

جنس (ال جنس و عهد)

هر گاه متکلم بخواهد جنس خاصی را برای شنونده شناسایی کند که ابهام را از او بردارد از "ال" جنس استفاده می کند. در آیات زیر طبق سخن امام فخر رازی "ال جنس" استفاده شده است.

در "أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ": "ال" را جنس می گیریم تا تعریف جنس باشد چون شیاطین بسیارند دیدنی و نادیدنی و با وجود این "ال" شنونده شیطان برایش کاملاً شناخته می شود. (فخر رازی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۰۷)

آیه ی ۶۰ از سوره مبارکه ی بقره: "لَام" در "الْحَجَر" یا برای عهد ذهنی است و یا برای جنس است. که اگر عهد ذهن باشد مربوط به سنگی معلوم است که برای شنونده کاملاً شناخته شده است. یا جنس سنگ را مطرح می کند.

حذف

گاهی با وجود شواهد و قرینه های لفظی یا معنوی در کلام متکلم قسمتی از کلام را حذف می کند چون خوب آگاه است که مستمع کلامش را می فهمد. و ایجاز در کلام است. در آیات زیر طبق سخنان امام فخر رازی حذف موجود است.

آیه ی ۱۷ از سوره مبارکه ی بقره: در این آیه در کلمه ی "الَّذِي" حرف "نون" حذف شده است یعنی در اصل "الَّذِينَ" بوده است. بخاطر پیوسته بودن با صله اش لذا حذف "نون" مشکلی در فهم برای شنونده ایجاد نمی کند.

آیه ی ۵۸ از سوره مبارکه ی بقره: "حِطَّةٌ" خبر است برای مبتدای محذوف یعنی مثلاً "أَمْرُكَ حِطَّةٌ" و در واقع باید منصوب باشد به معنی "حِطَّةٌ عَنَّا ذُنُوبَنَا حِطَّةٌ" و برای آن رفع یافته است که معنی ثبات را بدهد.

آیه ی ۶۵ از سوره مبارکه ی بقره: در این آیه "إِعْتَدَاءٌ مِّنْ أَعْتَدَى" حذف شده و گویا در آیه چنین بوده: "وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَعْتَدَاءَ مِّنْ أَعْتَدَى مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ". لفظ "إِعْتَدَاءٌ" دلالت می کند بر اینکه آنچه در روز شنبه کردند برایشان حرام بوده است. و تفصیل مطلب در اینجا ذکر نشده است.

حشو

گاهی متکلم سخنان بیش از آن چیزی است که می خواهد به شنونده برساند که اگر این سخن، معین و معلوم باشد، حشو می باشد. البته در تفسیر این جزء بیشتر از گروه "حشویه" که قائل به حشو اند، سخن به میان آمده است.

آیه ی ۶ از سوره مبارکه ی بقره: "إِنَّ الَّذِينَ..." در اینجا سخن از قول "مبّرّد" آمده که "إِنَّ" را حشو در کلام عرب می داند می گوید: جواب از پرسش پرسنده ایست.

حصر

گاه متکلم بدون اطاله کلام می خواهد صفتی و یا مطلبی را بصورت منحصر و یا مختصر به شنونده برساند برای این منظور از "حصر" استفاده می کند.

آیه ی ۵ از سوره مبارکه ی حمد: با "إِيَّاكَ" عبادت را که نهایت تعظیم است، مخصوص پروردگار می سازد. قبل از این آیه خداوند را با اسامی "الله"، "رب"، "رَحْمَن"، "رَحِيم" و "مَالِكِ يَوْمِ الدِّين" عنوان ساخته است و با این اسامی یعنی خدا تضمین کننده ی حال، گذشته و آینده ی انسان است پس باید او را عبادت کند و اینجا نیز عبادت را تنها در او منحصر می کند.

آیه ی ۳۰ از سوره مبارکه ی بقره: در این آیه "حصری" است در اینکه تسبیح و تقدیس را مخصوص ستایش خویش ساخته و غیر خود را در این باب یعنی عبادت حق تعالی نفی می کند تا بزرگی او را نزد خویش بنماید.

آیه ی ۸۲ از سوره مبارکه ی بقره: در این آیه بهشت مخصوص این گروه خاص می شود و این به خاطر اعمال همین گروه است که بهشت خاص این گروه فقط شده است. اینان یاران بهشتند.

خاص

هرگاه متکلم در پی تمایز گونه ای بصورت ویژه باشد و بخواهد شنونده توجه بیشتری به آن مورد داشته باشد، ابتدا بصورت عام و آنگاه بصورت خاص همان را ذکر می کند و در این بین از عطف استفاده می کند که در چهار مورد ذیل این مورد بلاغی دیده می شود:

آیه ی ۴۸ از سوره مبارکه ی بقره: "از ایشان هیچ شفاعتی پذیرفته نمی شود". این قسمت از آیه پس از "بترسید از روزی که کسی به کسی سودی نمی رساند" سود نرساندن لفظ عامی است که شفاعت را نیز در بر می گیرد اما پس از آن بصورت خاص "نپذیرفتن شفاعت" از ایشان نیز مطرح می شود که اهل سنت با همین برداشت شفاعت را بطور کلی رد می کنند به خلاف شیعه.

آیه ی ۵۴ از سوره ی مبارکه ی بقره: "پس یکدیگر را بکشید قبل از این" پس توبه کنید به سوی پروردگارتان" آمده است که این کشتن نیز بعنوان لازمه ی توبه کردن ذکر شده است که این از یک جهت می باشد و می توان گفت، قسمتی از توبه را بصورت خاص ذکر کرده است و یک جهت دیگرش نیز درباره ی "کشتن" می باشد که آیا شرط پذیرفتن توبه، کشتن برای همه است یا بدین قوم تحصیلی یافته است؟! (الرازی، دت، ج ۳، ص ۱۲۶۷)

آیه ی ۵۴ از سوره ی مبارکه ی بقره: "و اوست آشکار کننده ی آنچه را که پنهان می داشتند". در این لفظ عامی مطرح شده است که از آن مورد خاصی دریافت می شود چراکه پنهانی ها زیادند اما در اینجا کشتن یک فرد مورد بحث است.

شرط

موضوع "شرط" غالباً در "علم نحو" مطرح می شود. آنجا که گوینده با مقتضای حال شنونده می خواهد قسمت هایی از شرط را حذف کند، به ایجاز سخن بگوید و از حذف موارد شرط بهره می گیرد. در چند مورد زیر مناقشه در باره ی شرط صورت گرفته است.

آیه ی ۸۱ از سوره ی مبارکه ی بقره: "مَنْ" بعنوان حرف شرط، و "كَسَبَ سَيِّئُهُ وَأَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيئَتُهُ" به عنوان جمله ی شرط و "فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" به عنوان جواب شرط هر چند سه مطرح شده اند که در "مفاتیح الغیب" روی "مَنْ" به عنوان حرف شرط مناقشه شده است که جناب "فخر رازی" با اقوال گوناگون افاده ی عموم از آن را مطرح و گاه رد می کند. اما چون بعنوان شرط مطرح شده، اینجا آورده شده است.

آیه ی ۱۱۴ از سوره ی مبارکه ی بقره: در این آیه درست است که هم شرط و هم جواب آن آمده است اما این درست نیست که بگوییم تنها کسانی که مانع مسجدسازی و ... می شوند دچار عذاب بزرگ می شود بلکه این همه ی کسانی را که نه در آن مقطع بلکه در هر دوره ی زمانی که چنین کاری را مرتکب شوند، اینگونه عذاب خواهند شد. بواسطه ی شرط فقط شامل این افراد خاص نمی شود.

مضارع

گاهی گوینده جمله انشایی خبری را به صورت مضارع بیان می کند تا شنونده را بر آنچه می خواهد تذکر دهد و گاهی نیز می خواهد از حالت امری، نسبت به شنونده دوری گزیند لذا جمله را در قالب مضارع عنوان می کند مثل:

- أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ: هر چند که استعاذه در ابتدای سور قرآن کریم جزء آیات حساب نمی شود. اما در مفاتیح الغیب به آن پرداخته شده، لذا اینجا نیز بیان می شود. «پناه می برم» لفظی است که به شنونده گوشزد می کند در هر حالت باید بداند با وجود تمام توانایی هایش، باید در سایه ی حق تعالی قرار گیرد تا بتواند از وسوسه ها و از افکار پلید شیطانی، در امان باشد.
- آیه «۱۲۷» از سوره مبارکه بقره: «يَرْفَعُ» لفظ مضارع است که از آن معنای ماضی، دریافت می شود و این به جهت یادآوری کلام است که شنونده، حالت مورد نظر را مورد تجسم قرار دهد. آنگاه به ادامه ی کلام می پردازد.

مضاف

اگر گوینده بخواهد موضوع مورد بحثش را برای شنونده بشناساند به آن مواردی را اضافه می کند که برای مستمع بیشتر شناخته شود. مثل:

- آیه «۱» سوره مبارکه حمد: در این آیه «اسم» به «الله» اضافه شده است و مضاف از مضاف الیه کسب بزرگی نموده است. یعنی نام ها چون منتسب به «الله» هستند، بزرگ شمرده می شوند. (الرازی، د.ت، ج ۱، ص ۵۶۴)
- آیه «۷۴» سوره مبارکه بقره: «أَشَدَّ قَسْوَةً» بنا بر نظر صاحب کشاف، «أَشَدَّ» معطوف بر کاف است یا به معنی «أَو» می باشد و مضاف در اینجا حذف شده و مضاف الیه جای «مضاف» را گرفته است.

نکره

- گاه متکلم برای شناساندن نوع خاص یا جنس خاصی از مسندالیه به جای معرفه آوردن آن، آن را نکره می آورد و در این حالت متکلم با ایجاد تغییراتی در شکل کلمه غرض بزرگی در کلامش را به شنونده منتقل می سازد مثل:
- آیه «۶۲» از سوره مبارکه بقره: «صَالِحاً» در اینجا به تنکیر ظاهر شده تا در اثبات به افراد و عمل واحده بسنده کند. واضح است که در اینجا، نکره دلیل بر افراد است.
 - آیه «۸۹» از سوره مبارکه بقره: «مُصَدِّقاً» در این آیه وصفی است برای «کتاب» که با این حالت نکره ظاهر شدن، «تصدیق کنندگی» را مختص به کتاب نموده است.
 - آیه «۹۰» از سوره مبارکه بقره: در کلمه «بِئْسَمَا»، «ما» نکره ی منصوبه می باشد که فاعل «بئس» را تفسیر می کند.
 - آیه «۹۶» از سوره مبارکه بقره: «حَيَاةٍ»: این کلمه به معنی «زندگی» است، چون به صورت نکره آمده، گویای نوع خاصی از زندگی است که گویا «زندگی طولانی» می باشد.

نهی

آنگاه که گوینده، تمایل به انجام عملی نباشد و نخواهد که مستمع مرتکب آن شود، از «نهی» می برد که گاه به اغراضی دیگر، چون دعا و تحقیر ... نیز بکار می برد:

- آیه «۸۳» از سوره مبارکه بقره: در این آیه «لَا تَعْبُدُونَ» فعل نهی است که مصادیقی در کلام آورده و نهی بودن آن را تصدیق می کنند. از جمله: «اقیموا الصلاة». و این نوعی خبر دادن در قالب نهی است که از نظر بلاغت و تأکید، بلیغ تر و مؤکدتر است.

وصف

- با اضافه کردن برخی تفسیرها می توان کلام را واضح تر و روشن تر نمود که بالاترین آمار استفاده از موارد بلاغی چه در فن معانی، چه بیان و چه بدیع، مربوط به وصف است. مثل:
- در «أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»: خداوند شیطان را به مرجوم بودن وصف می کند. چون خداوند متعال، فرشتگان را به راندن شیطان ها بوسیله ی شهاب ها دستور داده است.

- آیه «۹۰» از سوره مبارکه بقره: «بئسما» که برای ذمّ آمده است نوعی توصیف است که نشان می دهد این گروه جان خویش را بهایی نادرست فروخته اند و به نوعی دیگر، خریدار جنسی نادرست شده اند.
 - آیه «۱۳۷» از سوره مبارکه بقره: در این آیه، گروهی را که از آیات الهی روی برمی گردانند را به «در گمراهی بودن» وصف می کند و این دلیل بزرگی است بر اینکه، این قوم، دشمن رسول اکرم (ص) بودند.
- بخش دوم:** در این بخش برخی داده های مربوط به علم بیان مورد تحلیل قرار می گیرد. که نمودار زیر میزان تکرار کلمه ی بیان در تفسیر جزء اول "مفاتیح الغیب" می باشد:

الف: استعاره

- یکی از زیبایی های کلام ارائه تصویری از آن است به گونه ای که شنونده خود آن را متصور شود. در استعاره تقریباً از معنای اصلی، مجسمه ای ساخته می شود که عمق فکر شنونده را به کار می گیرد. و شنونده با کمی تأمل شیرینی این تصویر را نیز دریابد. در برخی از آیات جزء اول، به سخن «فخر رازی» استعاره آمده است که در اینجا به تحلیل این آیات پرداخته می شود:
- آیه «۱۶» از سوره مبارکه بقره: ضلالت در واقع: خارج شدن از راه میانه و از دست دادن هدایت است. که از آن به گمراهی از راه درست و صحیح، استعاره شده است. که در این آیه خریدن «ضلالة» آمده است.
 - آیه «۴۱» از سوره مبارکه بقره: در این آیه گفته شده: «نخستین کافر به آن نباشید» و این در حالی است که نخستین کافر به آن مشرکان بوده اند و اینجاست که نشان از استعاره دارد. از آنجایی که کسی که اولین گناه را بکند با کسانی که پس از او مرتکب گناه شوند شریک است و گناه او بزرگ تر است لذا بر سبیل استعاره به خاطر عظمت گناه اولیه، دستور داده شد که اولین کافر به آن نباشد.
 - آیه «۹۳» از سوره مبارکه بقره: «و اُشربوا فی قلوبهم العجل»: و گوساله پرستی در جانشان نوشانده شده است.
 - استعاره این بر دو وجه است: ۱- حبّ آن در درون ایشان فرو رفته و بر عبادت آن حرص پیدا کرده اند. ۲- همان طور که شرب ماده ی حیات، آن چیزی است که زمین بیرون می آورد، همان طور هم این محبّت، ماده ی همه ی کارهایی است که از او سر می زند.

ایماء و اشاره

- هر گاه متکلم در پی پوشیده سخن گفتن باشد با ایجاد ملازمتی آشکار بین «لازم» و «ملزوم» سخن اش را به مستمع می رساند در مورد زیر «فخر رازی» به «ایماء» در جزء اول اشاره کرده اند:
- آیه «۴۵» از سوره مبارکه بقره: ضمیر «ها» در «آنها» به «ایماء» از آیات پیشین آمده که در آن از بنی اسرائیل خواسته است که نعمت های الهی را که بر آنها ارزانی داشته است یاد کنند و اینجا می فرمایند: «و این کار سختی است مگر بر فروتنان».

تشبیه

آنگاه که متکلم در پی اشتراک صفت با صفاتی بین دو یا چند چیز باشد، مشابهتی بین آنها ایجاد می کند تا شنونده مقصود را دریابد. تشبیه نیز از جمله تصویر آفرینی های بلاغی به شمار می رود. در موارد زیر «فخر رازی» به تشبیه در آیات جزء اول قرآن کریم اشاره کرده اند:

- آیه «۱۸» از سوره مبارکه بقره: در این آیه تشبیه حال آنان که با عناد آیات الهی را تکذیب می کنند به «کر» صورت گرفته است. بدین معنا که واقعیت را نمی شنوند.
- آیه «۲۸» از سوره مبارکه بقره: «أمواتاً» به معنای این است که قبلاً، خاک و نطفه ی بی جان بوده اید. اما اطلاق «موت» که در مقابل «حیات» است بر جمادات که «موت و حیاة» ندارند تنها از راه تشبیه میسر است.

- آیه «۸۷» از سوره مبارکه بقره: «روح» در «روح القدس» بر «انجیل»، «جبرئیل» و «اسم اعظم» اطلاق شده است. «روح» همانست که در مجاری عروق جسم آدمی جاری می شود. و روح بر این سه مورد بر سبیل تشبیه به دلایل زیر اطلاق شده است: ۱- جبرئیل: چون مایه حیات دل های مردم به وسیله ی علم است. ۲- انجیل: سبب ظهور شریعت ها و حیات آنهاست. ۳- اسم اعظم: بوسیله آن، اغراض به دست می آیند.

تعریض

آنگاه که متکلم با مضمونی طنزآمیز یا بیدار کننده به مطلبی بپردازد که معنای دیگری را از آن لحاظ کند از «تعریض» استفاده می کند. (همان، ج ۴، ص ۲۶۴) در آیه ی زیر تعریض آمده است.

آیه «۱۱۴» از سوره مبارکه بقره: بنای مساجد و حضور در آنها مایه ی تعظیم مساجد است و در اینجا ورود کافران به مساجد را به تعریض مایه ی تحقیر مساجد می خواند.

تمثیل

وجود تمثیل در کلام ضخامت به کلام می بخشد. چون وجه شبه از امور مختلف منتزع می شود لذا به زبان ساده، شنونده، مفهوم مورد نظر گوینده را درمی یابد. در آیات زیر تمثیل آمده است:

- آیه «۱۶» از سوره مبارکه بقره: این آیه تمثیل برای خسران آمده است چرا که، گمراهی را به بهای هدایت خریدند.
- آیه «۱۷» از سوره مبارکه بقره: در این آیه منافق به کسی تمثیل شده است که ابتدا به او نوری داده می شود و آنگاه این نور از او سلب می شود.
- آیه «۲۶» از سوره مبارکه بقره: عرب ها در تمثیل به مگس می گویند: «أَضْعَفُ مِنْ بَعُوضَةٍ» و یا «أَعَزُّ مِنْ مَخِّ الْبَعُوضَةِ». در این آیه نیز به بعوضه تمثیل زده است. که جزء کوچکترین موجودات است که حضرت حق تعالی از خلق آن نیز حیا نداشته است و این نشان از قدرت الهی دارد.

حقیقت

همان گونه که بکارگیری الفاظ به نوعی قراردادی می باشد در ذهن مخاطب نیز هر آنچه متکلم می گوید جای می گیرد. اگر هر آنچه که مصداق همیشگی نزد مخاطب دارد بکار رود گفته می شود که بر سبیل حقیقت استعمال شده است. در آیات زیر بر طبق روایت فخر رازی، حقیقت بکار رفته است.

- آیه «۶» از سوره مبارکه بقره: اگر آیه چنین بود: «سواء علیهم انذارک و عدم انذارک» در این صورت بر سبیل حقیقت می نمود. یعنی: یکسان است بر ایشان اگر آنها را بترسانی و یا نترسانی. اما آیه چنین است: «أَنْذَرْتَهُمْ. أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ»، و در اینجا برداشتی که می شود، یأس و ناامیدی است یعنی از حقیقت به مجاز رسیده است.
- آیه «۱۲۸» از سوره مبارکه بقره: در «وَأَرْنَا مَنَاسِكَنا» گاه علم به اموری خواسته شده که دیده می شوند و گاه رؤیت اموری که دیده نمی شوند. اگر منظور را هر دو در نظر بگیریم یعنی هم بر سبیل حقیقت و هم بر سبیل مجاز گرفته ایم که این محال است. لذا گروهی بر قول اول و گروهی بر قول دوم، قائلند.

کنایه

اگر گوینده بخواهد از لفظی، معنای غیر حقیقی به شنونده برساند که معنای حقیقی نیز استنباط شود از کنایه استفاده می برد. در آیات زیر از «کنایه» استفاده شده است:

- آیه «۷۲» از سوره مبارکه بقره: در این آیه آمده است: «وَإِذِ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا»، در «فیها» ضمیر غایبی آمده است
که به کنایه از «نفساً» آمده است.
- آیه «۹۶» از سوره مبارکه بقره: بنا بر قولی «وَمَا هُوَ» کنایه از «أَحَدُهُمْ» می باشد که در همین آیه و قبل از «ماهو» آمده است.
- آیه «۱۱۲» از سوره مبارکه بقره: بنا بر قولی «وَجْه» در این آیه، کنایه از «نفس» است.

مجاز

اغلب مجاز در مقابل حقیقت بکار برده می شود و آنگاه که متکلم نخواهد از حقیقت کلام استفاده کند از آن عبور کرده و آن را به وصف حسّی بیان کند و به مجاز آن را بیان می کند. (ابراهیم بن مصطفی الهاشمی، د.ت، ص ۲۴۹) در آیات زیر بنا بر قول "فخر رازی" مجاز آمده است:

- آیه «۱» از سوره مبارکه بقره: بر «الم» حروف مقطعه اطلاق می شود از آنجایی که «الف» با «لام» یا «میم» خود چند حرف می باشند اما بر سبیل مجاز، حرف مقطعه بر آنها اطلاق می شود.
- آیه «۱۹» از سوره مبارکه بقره: در این آیه آمده: «و خداوند به کافران احاطه دارد» این احاطه داشتن چگونه می تواند باشد در حالی که ذات یگانه ی او جسم نیست؟! «احاطه داشتن» در اینجا یعنی: در قبضه قدرت داشتن. و این بر سبیل مجاز بکار رفته است.
- آیه «۴۶» از سوره مبارکه بقره: «مُلاقوا ربهم» دیدار خداوند است که میسر است اما اینجا مجازاً همان مرگ است.
- آیه «۱۰۳» از سوره مبارکه بقره: «اگر آنان ایمان می آوردند، منظور یهودیان هستند که گویا پروردگار این قول را تمنای ایمان ایشان بر سبیل مجاز بیان می دارد.

مجمل

گوینده اگر بخواهد تشبیهی در کلام بکار گیرد که وجه شبه در آن نباشد و از آن فهمیده هم نشود تشبیهی که بیان می کند مجمل است و از آنجایی که نبود وجه شبه، شنونده را به تفکر و می دارد لذا از کلام شیرینی خاصی به او دست می دهد. در اینجا به برخی آیات جزء اول که دارای مجمل است اشاره می شود:

- آیه «۶۷» از سوره مبارکه بقره: در این آیه از ذبح گاوی سخن به میان آمده است که بر سبیل مجمل آن را بیان می کند چرا که قبلاً از این گاو سخنی به میان آمده است.
- آیه «۷۳» از سوره مبارکه بقره: در این آیه ابتدا «الرُّسُل» به مجمل آمده است و پس از آن «موسی (علیه السلام)» آمده است که تفصیل آن باشد چرا که پس از موسی (علیه السلام) است که عیسی (ع) و پیامبر اکرم (ص) می آیند.

مفصل

اگر متکلم در تشبیهی که عنوان می کند وجه شبه را بیاورد و یا از کلام او وجه شبه فهمیده شود آن را «مفصل» بیان می دارد. در آیه ی زیر «مفصل» دیده می شود:

- آیه «۴۹» از سوره مبارکه بقره: در این آیه «موسی» که یکی از پیامبران می باشد پس از «رُّسُل» به تفصیل ذکر شده است.

بخش سوم: در این بخش داده های مربوط به علم بدیع مورد تحلیل قرار می گیرند. و نمودار زیر میزان تکرار کلمه ی بدیع در تفسیر جزء اول "مفاتیح الغیب" را نشان می دهد:

اشتقاق

آنگاه که سرچشمه و ماده ی اصلی دو کلمه، یکی باشد، اما شکل ظاهری متفاوتی داشته باشند یعنی مشتق شده اند. برخی کلمات مشتق در آیات جزء اول که مورد بحث «فخر رازی» قرار گرفته اند عبارتند از:

- در **أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**: «شیطان» از «شَطَنَ» به معنای «دوری» مشتق شده است.
- در «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ»: «اسم» بنا بر قول بصریان از «سما، یسمو» و بنا بر قول کوفیان از «وَسِمَ، یَسِمُ» مشتق شده است.
- آیه «۲۶» از **سوره مبارکه بقره**: اشتقاق «بَعُوضَةُ» از «بَعَضَ» می باشد.
- آیه «۶۲» از **سوره مبارکه بقره**: «هادوا» در چند روایت مشتق شده است از: ۱- «إِنَّا هُدْنَا الدِّينَ». ۲- از «یهودا» بزرگترین فرزند یعقوب. ۳- از «يَتَهَوَّدُونَ» چون وقتی که تورات می خواندند حرکت می کردند.

ایهام

«توریه» یا «ایهام» صفتی است که گوینده، زمانی که معنای دور را منظور می کند که شاید شنونده آن را درک نکند از توریه استفاده می کند. آیات زیر دارای «ایهام» یا «توریه» اند.

- آیه «۱۷» از **سوره مبارکه بقره**: در این آیه آمده است: «ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ» به جای اینکه بگوید «ذَهَبَ اللّٰهُ بِضَوْءِهِمْ». «نور» بلیغ تر است. اگر «ضوء» استفاده می شد ایهام از این بود که کمال از ایشان رفته است چون «ضوء» دلالت بر نوعی زیادت دارد.
- آیه «۳۵» از **سوره مبارکه بقره**: در این آیه آمده است: «بَدِینَ درخت نزدیک مشوید، که از ستمکاران باشید» با توجه به اینکه نورانیت، پیامبران را ظالمان بر خویشتن وصف کنند اما در آن ایهام ذم و نکوهش وجود دارد.

غلو

"غلو" از جمله صنایعی است که صفت موجود در آن سرریز می کند به طوری که نه در عقل و نه در عادت نمی گنجد، در آیه زیر غلو نمایان است.

- آیه «۱۵» از **سوره مبارکه بقره**: «طغیان» عبارت است از «غلو در کفر» و «گذشتن از حد در عتو» است.

مبالغه

آنگاه که شنونده ادعای صفتی در ممدوح خویش کند که محال یا بعید باشد از مبالغه استفاده می کند. در آیات زیر به مبالغه اشاره شده است:

- در **أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**: «شیطان» مبالغه است به شیطنت.
- آیه «۳» از **سوره مبارکه حمد**: «رحمن» مبالغه است در رحمت.
- آیه «۱۱۳» از **سوره مبارکه بقره**: از آنجایی که در این آیه اول و از قول یهودیان بیان می کند که: «مسیحیان برحق نیستند» اینکه این را اول آورده مبالغتی عظیم دارد.
- آیه «۱۲۵» از **سوره مبارکه بقره**: «مُثَابَةً» به معنای پناهگاه است که برخی روایات «ه» را برای مبالغه خوانده اند.

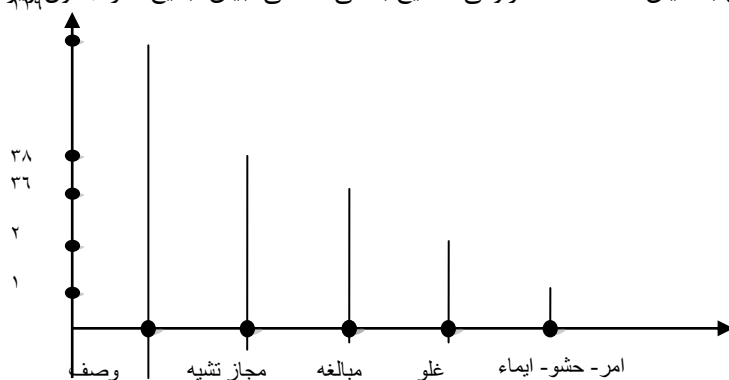
مطابقه و طباق

گاه متکلم برای تفهیم بیشتر کلامش از کلمات متضاد بهره می برد که همان «مطابقه» است. و در اینجا به آیه ای مربوط به مطابقه اشاره می کنیم:

آیه «۱۱۳» از سوره مبارکه بقره: در این آیه برای بلاغت بیشتر در مقابل «سُفهاء» خداوند متعال از «یَعْلَمُونَ» استفاده کرده است تا (سَفَه) را بنا بر مطابقه در مقابل «علیم» قرار دهد.

سخن آخر

از آنجایی که توصیف در بسیاری از آیات الهی مشاهده می شود، می توان دریافت که قدرت تصویرپردازی و استفاده از حس زیباشناختی آدمی بعنوان مخاطب، در کلام اعجاز آمیز قرآن کریم جایگاه ویژه ای دارد و لازمه ی فهم این چنین کلامی، تفکر و تأمل است. و اما با وجود صفت التفات در بیشتر آیات قرآن کریم، نه تنها در این جزء، بلکه در اجزاء دیگر قرآن کریم و نپرداختن مفسر به همه زوایای آن و توجه بیشتر به التفات در صیغه "غایب به مخاطب" گویای این مطلب است که این صنعت از نظر ایشان بخوبی مطرح نشده است. می توان گفت ایشان به التفات متکلم به غایب اهتمام اندکی داشته اند. و نیز پیچیدگی در کلام "فخر رازی" به وجه مکتب کلامی ایشان برمی گردد و فلسفی بیان کردن مطالب، باعث اطنابی زاید شده و به همین علت است که از علوم مختلف سخن به میان آمده است. فراوانی صنایع بلاغی (معانی، بیان، بدیع) در جدول پهنر آمده است:



منابع فارسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- رازی، فخرالدین (۵۴۴-۶۰۶ ق): *تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)*، با ترجمه علی اصغر حلبی، ج ۱، تهران، انتشارات اساطیر، چ ۲، ۱۳۷۹.
- ۳- رازی، فخرالدین (۵۴۴-۶۰۶ ق): *تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)*، با ترجمه علی اصغر حلبی، ج ۲، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶.
- ۴- رازی، فخرالدین (۵۴۴-۶۰۶ ق): *تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)*، با ترجمه علی اصغر حلبی، ج ۳، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶.
- ۵- رازی، فخرالدین (۵۴۴-۶۰۶ ق): *تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)*، با ترجمه علی اصغر حلبی، ج ۴، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶.

- ۶- ذهبی، محمدحسین: *التفسیر والمفسرون*، بیروت ۱۴۰۷ / ۱۹۸۷
- ۷- سیاح، احمد: *فرهنگ دانشگاهی*، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۵.
- ۸- سیوطی، جلال الدین: *الاتقان فی علوم القرآن*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، المنشورات الرضی، ۱۳۶۳ ش.
- ۹- شیرازی، احمد امین: *آیین بلاغت*، ج ۱، انتشارات فروغ قرآن، چ ۶، ۱۳۸۲.
- ۱۰- شیرازی، احمد امین: *آیین بلاغت*، ج ۲، انتشارات فروغ قرآن، چ ۶، ۱۳۸۳.
- ۱۱- شیرازی، احمد امین: *آیین بلاغت*، ج ۳، انتشارات فروغ قرآن، چ ۶، ۱۳۸۷.
- ۱۲- شیرازی، احمد امین: *آیین بلاغت*، ج ۴، انتشارات فروغ قرآن، چ ۶، ۱۳۸۸.
- ۱۳- طباطبائی، محمدحسین، صفدی: *قرآن در اسلام از دیدگاه تشیع*، قم ۱۳۷۴ ش.
- ۱۴- محمدی، حمید: *زبان قرآن*، قم، دارالعلم، ۱۳۷۴.
- ۱۵- الهاشمی، احمد: *ترجمه و شرح جواهر البلاغة و بیان و بدیع*، ج ۲، ترجمه حسن عرفان، قم، انتشارات بلاغت، ۱۳۸۷.

منابع عربی

- ۱- الرازی، الامام الفخر، *التفسیر الامام الفخر الرازی*، الجزء الاول، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
- ۲- الرازی، الامام الفخر، *التفسیر الامام الفخر الرازی*، الجزء الثاني، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
- ۳- الرازی، الامام الفخر، *التفسیر الامام الفخر الرازی*، الجزء الثالث، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
- ۴- الرازی، الامام الفخر، *التفسیر الامام الفخر الرازی*، الجزء الرابع، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
- ۵- الهاشمی، احمد بن ابراهیم بن مصطفی (۱۳۶۲ هـ): *جواهر البلاغة فی المعانی والبیان البدیع*، المكتبة العصرية، بیروت.